

بنیادهای هر یک از نظام‌های سیاسی در جهان، ریشه در چگونگی اندیشه رهبری و مؤسس آن دارد. یکی از نظام‌های نوین، که نظر پژوهشگران مجامع جهانی را به خود جلب کرد، پیدایش حکومت دینی در ساختار جمهوری اسلامی ایران به رهبری امام خمینی^ع در معنای اندیشه‌های سیاسی سکولار حاکم بر جوامع بشری در اوج مدرنیته است. هم‌اینک هر یک از دو طیف موافق و مخالف، درصدد فهم واقعیت و مبانی کلامی و منطق عقلانی بر تفکر سیاسی امام هستند. مسئله مورد تحقیق این پژوهش، نقش منطق کلامی امام در به چالش کشیدن هژمونی گفتمان سیاسی سکولار است.

پاره‌ای از مفردات و مؤلفه‌های این موضوع به صورت مستقیم در آثار امام، همچون *کشف اسرار*، *کتاب البیع*، و *ولایت فقیه* و با شرح و بسطی در سایر کتاب‌ها و مقالات، تحت عناوین مختلف در سلسله منشورات مرکز تنظیم و نشر آثار امام^ع از جمله مجموعه *تبیان و صحیفه نور* به طبع رسید. با وجود این، کتاب یا مقاله مستقلی در این زمینه تدوین نشده است. طرح چنین مسئله‌ای درصدد است تا شیوه امام و علت موفقیت وی را در سکولارستیزی، احیای روحیه ضداستبدادی، استکبارگریزی، استقلال‌خواهی، عدالت‌طلبی، و تشکیل جمهوری اسلامی روشن سازد.

امام با توجه به دوران طولانی هژمونی گفتمان اندیشه‌های سیاسی سکولار در عصر مدرنیته، و پس از دریافت بازخوردهای منفی برخی متفکران شیعی نسبت به ادله فقهی ولایت فقیه و در نتیجه، انحراف گزینش شیوه محافظه‌کارانه در برابر حکومت جائز و سلطه اجانب درصدد درمان مشکلات موجود برآمدند؛ ایشان برای مداوای دردهای ناشی از تفکر سکولار، که پس از ناکامی آرمان‌های نهضت مشروطه و پیدایش دولت وابسته و مستبد ستیزه‌گر با دیانت، با ابتکاری مناسب به برجسته کردن منطق عقلانی و براهین بدیهی کلامی، در کنار ادله یا مؤیدات فقهی روآوردند. ایشان با شفاف‌سازی منطق خود، طلسم هژمونی یاد شده در دو قرائت لائسیسته و دینی تقیه مآب رو به گسترش میان برخی اصحاب حوزوی را شکسته، و به چالش کشانده و در سطح بین‌الملل احیاگر گفتمان اندیشه سیاسی دینی و تفکر ولایت فقیه شدند. تبیین و بررسی روش امام در مقابله با رشد تفکر سکولاری، می‌تواند برای معرفی صحیح اسلام به جهانیان و جلوگیری از گرایش سکولاری استعمارزده، که زمینه‌ساز سلطه مجدد اجانب بر ایران و سایر کشورهای اسلامی است، ارزشمند باشد.

بررسی روش کلامی امام خمینی^ع نسبت به برخی از اندیشه‌های سیاسی وی، برای اثبات تجزیه‌ناپذیری دیانت اسلام از سیاست و حقانیت ولایت فقیه، نگاه جدیدی است که قبلاً با این رویکرد در تحقیقاتی که تاکنون ارائه گردید، مشاهده نشد.

امام خمینی^ع

و اتخاذ رویکرد کلامی در به چالش کشیدن گفتمان سیاسی سکولار

nashrieh@qabas.net

علی نقی ذبیح‌زاده / عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

دریافت: ۱۳۹۲/۳/۶ - پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۱۱

چکیده: یکی از پرسش‌های مطرح در محافل علمی، چگونگی توانمندی امام در به چالش کشیدن اندیشه‌های سیاسی سکولار حاکم در عصر مدرنیته و گفتمان‌سازی پارادایم ولایت فقیه، و به کرسی نشاندن آن در ایران است. پاسخ به آن، رهاوردی است در توانمندسازی پیروان مکتب امام خمینی^ع در تشریح ابعاد سیاسی، اجتماعی دین مبین اسلام، با شیوه امام، که توانست شبهات احتمالی را پاسخگو باشند. این پژوهش، به تبیین تحلیل کلامی و عقلانیت امام پرداخته، نتیجه به‌دست آمده حاکی است که امام تنها با اتخاذ رویکرد کلامی در اندیشه‌های سیاسی، توانست نظریه توأمانی دین اسلام با سیاست و ولایت فقیه را نزد صاحب‌نظران مخالف مطرح نموده و با تشکیل حکومت اسلامی، به گفتمان‌سازی پارادایم ولایت فقیه جامه عمل ببوشاند و دست استبداد و استعمار را از این سرزمین قطع نمایند.

کلیدواژه‌ها: سکولار، امام خمینی^ع، حکومت اسلامی، طاغوتی، استبداد، استقلال، استعمار.

سؤال اصلی این پژوهش این است که براهین کلامی امام خمینی و نقش آن در به چالش کشیدن هژمونی گفتمان سیاسی سکولار چیست؟

الف. مفاهیم

از میان تعاریف متعدد ارائه شده برای سکولاریسم، امروزه تفکیک و جداسازی حوزه دین از حوزه دنیا، بخصوص از سیاست با انگیزه‌های گوناگونی معروف شده است. «دین در عملکرد نظام اجتماعی به حاشیه رانده می‌شود و کارکردهای اساسی در عملکرد جامعه، با خارج شدن از زیر نفوذ و نظارت عواملی که اختصاصاً به امر ماورای طبیعی عنایت دارند، عقلانی می‌گردد» (الیاده، ۱۳۷۴، ص ۱۲۹). برخی چون آلن بیرو، به روند پیدایش سکولاریسم توجه کرده و سکولاریزاسیون را فرایندی می‌داند که بر طبق آن، واقعیاتی که در قلمرو دینی، جادویی و مقدس جای داشتند، به محدوده امور غیرمقدس و طبیعی منتقل شدند و در زمینه حیات اجتماعی، غیردینی ساختن با زدودن بُعد تقدس‌آمیز برخی مظاهر جهان و مقام انسان در جهان همراه است. در این فرایند، جنبه‌های عقلانی، علمی و فنی، جایگزین مظاهر دینی و تبیین جهان از امور مقدس و الهی می‌شوند (بیرو، ۱۳۷۰، ص ۳۳۴).

در نتیجه، سکولاریزم مصطلح عبارت از گرایشی است که طرفدار و مروّج حذف یا بی‌اعتنایی و به حاشیه راندن نقش دین در ساحت‌های گوناگون حیات انسانی از قبیل سیاست، حکومت، علم، عقلانیت، اخلاق و ... می‌باشد (بیات، ۱۳۸۱، ص ۳۲۸).

علم کلام رشته‌ای از علوم اسلامی است که با استفاده از براهین بدیهی عقلی و یا نقلی مستدل، از اندیشه و عقاید اسلامی دفاع می‌گردد (ر.ک: حلبی، ۱۳۷۶، ص ۳۰ و ۳۵ - ۳۶). تفاوت خاستگاه کلامی با فقهی در اندیشه سیاسی این است که چون موضوع علم کلام، ذات، افعال، اسماء و اوصاف خدای متعال است، متکلم سیاسی به بررسی عدم حجیت عقلی سلطه طاغوت (مستبدین ستمگر و استعمارگران) و حجیت و مشروعیت ولایت الهی و جانشینان و منصوبین او می‌پردازد. ولی موضوع علم فقه، تعیین تکالیف و حقوق عباد است که فقیه با تمسک به متون اسلامی آیات و روایات، به ممنوعیت پذیرش سلطه مستکبران، و ضرورت و وجوب پذیرش حاکمیت الهی و باید‌ها و نبایدهای سیاسی زمامداران الهی تحت عنوان فقه سیاسی، حکم صادر می‌کند.

ب. گفتمان‌سازی سیاسی اندیشه سکولار از دیدگاه امام خمینی

در اینجا به گوشه‌هایی از تحلیل امام خمینی در سهم نهادها و گروه‌های گفتمان‌ساز تفکر جدایی دین از سیاست و اهداف آنان می‌پردازیم.

۱. نقش کلیسای قرون وسطا و روحانیت مسیحی در پیدایش گفتمان سیاسی سکولار

گفتمان غالب سیاسی قرون وسطا، اندیشه سیاسی نظام دوقطبی سلطانی و یزدانی بود که حوزه اقتدار برنامهریزی و جعل قوانین سیاسی و مذهبی، به‌غیر از برهه‌ای از زمان* (ر.ک: مدنی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۸) از همدیگر منفک بودند. هریک از این دو نهاد تفکیک شده بنفسه مشروعیت داشتند و افراد جامعه در حوزه‌های مربوطه مکلف به اطاعت از هر دوی آنها بودند. ولی هیچ‌یک از این دو قوه، نباید به حوزه اختصاصی دیگری دست‌اندازی کند. قوانین حاکم بر این دو حوزه، از هم مجزا بوده و تفاوت داشتند. قوانینی که امور دنیوی انسان را برای او تنظیم می‌کنند، «قوانین انسانی» و قوانینی که با تأمین سعادت وی در دنیای دیگر سروکار دارند، «قوانین یزدانی» نامیده می‌شدند. ریشه و مبنای این تفکیک را باید در فرمان مشهور و منسوب به مسیح دانست که در انجیل آمده است: «گفت مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا» (انجیل متی، باب ۲۲، فقره ۲۱).

تعلیمات مذهبی پولس و پطرس قدیس هم که در نامه‌های انجیلی آنها منعکس است، از دو آیه انجیل الهام گرفته‌اند: «هر شخص مطیع قدرت‌های برتر بشود، زیرا که قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است» حتی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد» (رساله پولس رسول برومیان، باب ۱۳، فقره ۱).

گلازیوس (Gelasius) از پاپ‌های قرن پنجم میلادی نیز به اصل تفکیک و وظایف رهبران سیاسی و دینی در امور انسانی و یزدانی تأکید داشت (فاستر، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۰۱). تقریباً هفت قرن بعد نیز استیفن تورنی (Stephen of Turnai)، از رهبران مسیحی قرن دوازدهم به همان نظام دوقطبی و پایگاه منفک روحانیت و سلطنت، اهتمام ورزید و از حوزه قانون انسانی سخن به میان آورد (ر.ک: همان، ص ۵۰۳).

یکی از ممیزه‌های مذهب پروتستانتیسم لوتری، پس از رنسانس نیز جدایی سازمان دینی از سیاست بود که مورد استقبال برخی زمامداران سیاسی قرار گرفت، آنگاه سکولاریسم به مثابه یک نظام منسجم فکری به صورت یک جهان‌بینی درآمد که بر انسان‌گرایی، تجربه‌گرایی و عقلانیت ابتناء یافت. در یک روند به تدریج، حقوق، وظایف و امتیازات کلیسا به نهادهای غیرمذهبی منتقل شد که از آن به سکولاریزاسیون یاد می‌شود (ر.ک: الیاده، ۱۳۷۴، ص ۱۲۴ - ۱۲۹؛ بیگدلی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۰ و ۱۳۵).

این تجربه تاریخی نظام دوقطبی در غرب، زمینه‌ساز طرح برخی دیدگاه‌های مشابه در جهان اسلام شد که به دفاع از سکولاریزم بپردازند. در حالی که آنان به تفاوت ماهوی دین اجتماعی اسلام، با مسیحیت تحریف شده توجهی نداشتند. به همین دلیل، امام خمینی با توجه به تاریخ سیاسی قرون

وسطا و حاکمیت نظریه سیاسی نظام دوقطبی، میان عمده رهبران مسیحیت، یکی از عوامل شکل‌گیری و گسترش تفکر سکولاریسم، بخصوص یکی از ابعاد مهم آن، یعنی جدایی دین از سیاست را مواضع کلیسای قرون وسطا و پس از آن خواند و در جمع روحانیون گفت:

شما می‌بینید که از اول یک جریانی در کار بود که شماها را از ملت منزل کنند... همان چیزی که در غرب نسبت به کلیسا می‌گفتند: کلیسا برای خودش علی‌حده برود و مسائل ناسوت و لاهوت بگوید و مملکت را بدهند ما اداره‌اش بکنیم (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱۵، ص ۱۰-۱۱)... سیاست مال قیصر و محراب مال آخوند!... (همان، ج ۶، ص ۴۳).

البته امام مسیحیت اصیل را چون اسلام محیط بر احکام عبادی و سیاسی می‌دانست و انزوای مسیحیت در قرون وسطا را امر عارضی دانسته و می‌گوید: «چپاولگران حيله‌گر کوشش کردند به دست عمال به اصطلاح روشنفکر خود اسلام را همچون مسیحیت منحرف به انزوا کشانند و علما را در چارچوب مسائل عبادی محبوس کنند» (همان، ج ۱۸، ص ۸۹).

این سخنان امام، حاکی از اوضاع بحران فکری متأثر از قرون وسطای حاکم بر بخشی از مجامع دینی و برخی از رهبران مذهبی در حوزه و در میان معدودی از دانشگاهیان بود. به طوری که وجود انحراف در پندار جدایی دین مسیحیت از سیاست نزد عمده آبای کلیسا در قرون وسطا محرز است.

۲. قدرت‌های استعماری و ترویج اندیشه جدایی دین از سیاست

اروپاییان پس از انقلاب علمی، صنعتی و نیاز غرب به بازار و مواد خام و نیروی کار موجود در مشرق‌زمین با شعار استعمار و صدور عمران و آبادی، به استثمار جهان سوم پرداختند. آنها به دلیل هراس از اتحاد و مبارزه مسلمانان در برابر منافع غرب، که از اسلام ضدسلطه ناشی می‌شد، آوای جدایی دین از سیاست را در میان مشرق‌زمین مسلمان سردادند تا با جدا کردن مسلمانان از حوزه سیاسی، و جلوه دادن سیاست، به‌عنوان تکنیکی بشری مجرد از حاق دیانت و اسلام، به آسانی بتوانند بدون دخالت رهبران دینی بر امور اجتماعی آنان تسلط یابند. امام با روشن‌بینی از این نقشه استعمارگران گفتند:

استکبار وقتی که از نابودی مطلق روحانیت و حوزه‌ها مأیوس شد، دو راه برای ضربه زدن انتخاب نمود... اولین و مهم‌ترین حرکت، القای شعار جدایی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه در حوزه و روحانیت تا اندازه‌ای کارگر شده است... (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۲۱، ص ۲۷۸).

امام خمینی و سال‌ها پیش از انقلاب اسلامی، درباره نقشه استعمارگران در تبلیغ جدایی دین از سیاست

برای دسترسی بدون مانع ثروت‌های ملی نوشته‌اند:

...استعمارگران از سیصدسال پیش یا بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند... [آنها] در اثنا جنگ‌های صلیبی احساس کردند آنچه سدی در مقابل منافع مادی آنهاست... اسلام و احکام اسلام است... پس به وسایل مختلف بر ضداسلام تبلیغ و دسیسه کردند (موسوی خمینی، بی تا الف، ص ۶ - ۲۰).

از نظر امام، مبلغان وابسته به استعمار در حوزه‌ها، عمالشان در دانشگاه‌ها و مؤسسات تبلیغاتی دولتی یا بنگاه‌های انتشاراتی و مستشرقان در خدمت دولت‌های آنها، همگی برای تحریف حقایق اسلام بود. از این رو، برای عدم جامعیت دین اسلام و بی‌بهرگی آن از نظامات و قوانین اجتماعی و حکومتی تبلیغ نمودند و اسلام را منحصر در یک مجموعه احکام حیض و نفاس و اخلاقیات نمودند تا وانمود کنند دین از سیاست جداست. «ضمناً علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند. در این صورت، می‌توانند بر مردم مسلط شده و ثروت‌های ما را غارت کنند» (همان). در نتیجه، امام با تمام وجود معتقد بود که پدیده شوم تفکر جدایی دیانت از سیاست در میان مسلمانان، مجامع مذهبی و برخی حوزویان محصول تبلیغات استعماری استعمارگران بوده است.

۳. وابستگی به اجانب و تبلیغ جدایی دین از سیاست

پس از شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، آنگاه که ایرانیان علت شکست را در عقب‌ماندگی از تکنولوژی جنگی در برابر متجاوزان بازیافتند، از آن روز توجه به پیشرفت علمی غرب صورت گرفت. این غربگرایی برای اخذ علوم و فنون با حفظ مزایای فرهنگ اسلامی - ایرانی می‌توانست میمون باشد. از این رو، اعزام اولین گروه‌های دانشجویی از ایران به غرب در سال‌های ۱۲۲۶ و ۱۲۳۰ انجام گرفت تا پس از تحصیلات، گام‌های بلندی برای نوسازی ایران بردارند (رضوانی، بی تا، ص ۸ و ۹). به‌همراه آن، مأمورینی از فرانسه و انگلستان به دستور عباس میرزا و برخی درباریان، برای تنظیم قشون و تعلیم فنون نظامی استخدام گردیدند. در ادامه، دارالفنون با مساعی/میرکبیر سرانجام در سال ۱۲۶۲ تشکیل شد و به بهره‌برداری رسید (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۹۱۷). میرزا حسن رشیدی، در سال ۱۳۰۵ اق دبستانی را در تبریز احداث کرد و تا سال ۱۳۲۳ تنها در تهران سی و شش مدرسه به‌وجود آمد (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۷، ص ۱۰۶۴۲؛ منذر، ۱۳۶۸، ص ۳۲۳).

دیری نپایید این حرکت نوین، تبدیل به حرکتی برای سلطه استعماری کشورهای سلطه‌گر گردید و روند غربگرایی قابل قبول و منطبق با تعالیم نبوی که فرمود: «اطلبوا العلم ولو بالصین» (محمدی

ری شهری، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۷۱۸)، این بار با مطمع نظر غربیان، تبدیل به جریان غربزدگی گردید که در این مکتب، پیش از هر چیز، ترویج «الیناسیون» یا فرهنگ از خودبیگانگی، به جای اعتماد به نفس در مجامع اسلامی و ایرانی به وسیله عناصر خودباخته و گاهی به اسم روشنفکر، صورت گرفت. سیل اعزام دانشجویان مدیریت نشده به خارج، که به جای بهره‌گیری از علوم و فنون غرب، بسیاری از آنان جذب اباحه‌گری فرهنگ غرب گردیدند، بدون هیچ دستاورد مثبتی، آنها تنها به تحقیر ایرانیان پرداختند. در واقع، زمینه حضور و نفوذ استعمارگران در ایران را فراهم کردند. *مجلد الملک* در رساله مجدیه در این باره می‌نویسد:

شتر مرغ‌های ایرانی که از پترزبورغ و سایر بلاد خارجه برگشته‌اند و دولت ایران مبلغ‌ها در راه تربیت ایشان متضرر شده، از علم دیپلمات و سایر علوم که به تحصیل و تعلیم آن مأمور بودند، معلومات آنها به دو چیز منحصر شده: استخفاف ملت و تخطئه دولت (بهنام، ۱۳۷۵، ص ۷۵).

سفرنامه‌نویسان نیز با توصیف تمدن غرب، بنیان استقلال جامعه ایران را سست کرده گرایش به وابستگی و عدم اعتماد به استعدادهای ملی را ترویج نمودند. از نظر تربیتی، شکستن غرور ملی و مرعوب شدن، همواره پذیرش نقشه‌های ذلت‌بار استعمار را به دنبال داشت. *جلال آل احمد* نیز در مشخصه روشنفکری بیمار در افکار عامیانه و حتی روشنفکران، مخالفت با مذهب و دین، علاقه‌مندی به سنن غربی، اروپارفتگی، بی‌اعتنایی به فرهنگ بومی، درس‌خواندگی و داشتن جهان‌بینی علمی و قضا و قدری نبودن را بیان کرده است. از نظر وی، آنها در واقع روشنفکران تقلیدی و بی‌ریشه‌ای هستند که می‌پندارند، همان‌گونه که روشنفکران اصیل اروپایی در برابر مسیحیت تحریف شده ایستادگی کردند و با تدوین دائرةالمعارف به روشنگری پرداختند، آنها هم باید در برابر تعالیم حیات‌بخش اسلام مقابله کنند. با اینکه مسیحیت منحرف در دوره قرون وسطا، با نوآوری علمی مقابله کرد. ولی اسلام همواره مشوق تولید علم بود! از سوی دیگر، به نوشته *آل احمد* روشنفکر تقلیدی، برخلاف روشنفکر اروپا، که مستقل بوده و در برهه‌ای از زمان به حمایت از محرومان آمریکای جنوبی همانند کوبا می‌پرداخت و امثال *ژان پل سارتر* کتاب *جنگ شکر* را علیه استعمارگران اسپانیولی نوشته بودند، این روشنفکران بیمار داخلی، وابستگی به دولت‌های استعمارگر را علیه کشورهای محروم، چون ایران در پرونده خود ثبت کردند. *جلال* می‌نویسد: «روشنفکران ایرانی هر دسته‌ای به آخور یک فرهنگ بسته‌اند. یک دسته به آخور فرانسه، دسته دیگر به آخور انگلیس، دسته دیگر به آخور آمریکا یا آلمان و همین جور... (آل‌احمد، ۱۳۵۶، ص ۱۰۷).

روشنفکر بیمار ایرانی، به دلیل تقلید ناروا از امثال مارکس، که دین مسیحیت و یا سایر ادیان حامی طبقه حاکم استعمارگر را افیون جوامع خوانده بود، آنها در ایران اسلام را نیز از مصادیق آن سخن قرار دادند و با دیانت و رهبران دینی به معارضة برخاستند. با اینکه اسلام در مبارزات ضداستعماری و ضداستبدادی همواره افتخار حماسه‌آفرینی را داشت و مذهب تشیع «همیشه جرم قیام و نارضایی را به صورت عدم تمکین از اولوالامر حفظ کرده است»، ولی مسیحیت نظر مارکس «یک امپراطوری جهانی است و مسلط دست آخر است بر تمام دولت‌های ملی در اروپا و آمریکا و ناچار کمک کننده دست اول است به استعمار و استثمار ملت عقب‌مانده...» (همان، ص ۱۰۹).

روشنفکران، به دلیل همان بریدگی از اکثریت مردم، مدام برای خود پاتوق و یا میعادگاه‌های معین داشته که در آنجا جمع می‌شده‌اند (همان، ص ۱۲۶). از جمله پاتوق‌های روشنفکران بیمار ایرانی را بهایی‌گری، کسروی‌بازی، فراماسونری، و غیره تشکیل می‌دادند (همان، ص ۱۳۵). پیام‌آوران روشنفکری غرب به ایران، افرادی چون *آخوندزاده*، *طالب اف*، *حاج سیاح محلاتی*، آدم‌های نامطمئن بودند و امثال *میرزا ملکم‌خان*، که داعیه روشنفکری داشت و می‌خواست علیه دستگاه استبداد *ناصرالدین شاه* روشنگری کند، خود او دلال معامله بسیار استعماری و زیانبار رویتر بود! (به نقل از: ذبیح‌زاده، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۹۶).

امام خمینی با توجه به این جریانات، یکی از عوامل تبلیغ جدایی دین از سیاست را غرب‌زدگان خودباخته و عمال استعمارگران خواند و گفت:

چپاولگران کوشش کردند به دست عمال به اصطلاح روشنفکر خود، اسلام را همچون مسیحیت منحرف به انزوا کشانند و علما را در چارچوب مسائل عبادی محبوس کنند و ائمه جماعات را در مساجد و محافل عقد و ازدواج منزوی، و مقدسین از توده را سرگرم ذکر دعا و جوانان عزیز را سرگرم عیش و نوش، از صحنه امور سیاسی و اجتماعی و اهتمام به امور مسلمین و گرفتاری بلاد مسلمین خارج نمایند... و از این جهالت و غفلت ما سوء استفاده نمودند و بلاد مسلمین را با مستعمره خویش نمودند و یا به استعمار کشیدند... و وابستگی و فقر و فاقه و پیامدهای آنها گریبانگیر توده‌های دربند گردید (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱۸، ص ۸۹).

در نتیجه، از نظر امام خمینی نجات جامعه ایران در رهین واقع‌گرایی‌هایی است که نسل اندیشمند، به‌خصوص مدعیان روشنفکری، باید به جای مقابله با دین آسمانی و حیات‌بخش اسلام و سنت‌های بومی برخوردار از عقلانیت، و به جای تبلیغ وابستگی و تقلید کورکورانه از غرب، به فرهنگ بومی، اعتماد به نفس ملی و ارزش‌های اسلامی روآورند.

۴. نقش روحانیون دنیاپرست یا غافل در تحقق جدایی دین از سیاست

از نظر امام خمینی^ع از جمله گروه‌هایی که سهم بیشتری در شکل‌گیری نظریه جدایی دین اسلام از سیاست داشتند، روحانیون ناآگاه و دنیاپرست بودند که به دلیل توجیه رفتار عافیت‌طلبانه خود و مسئولیت‌ناپذیری در اجرای احکام حقوقی، سیاسی، اجتماعی اسلام، به معرفی شکل ناقصی از اسلام پرداختند و در آثار و رساله‌های عملیه خود، تنها به بخشی از احکام عبادی و حقوقی غیراجتماعی اسلام رو آوردند و سایر ابواب فقه حکومتی در زمینه‌های احکام جزایی، کیفری، امر به معروف، نهی از منکر، سیاسیات و سایر ابواب اجتماعی فقه اسلام، که در قرآن و روایات بیش از امورات عبادی فردی آمده است، توجه نکردند. گویا دستورات اسلام منحصر شده است به تعداد محدودی از احکام مربوط به طهارات، نجاسات، شکایات نماز و امثال آن، و گویا بقیه احکام جزء فقه اسلام نبوده است. امام نوشتند:

برای اینکه کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام معرفی می‌شود تا چه حد است، شما را توجه می‌دهم به تفاوتی که میان «قرآن» و کتب حدیث، با رساله‌های عملیه هست. قرآن و کتاب‌های حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلام است، با رساله‌های عملیه، که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می‌شود، از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می‌تواند داشته باشد، به کلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر است!... (موسوی خمینی، بی تا الف، ص ۷-۸)... اسلام را همچو بد معرفی کردند به ما که ما هم باورمان آمده است که اسلام (را) به سیاست چه! سیاست مال قیصر و محراب مال آخوند!... (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۴۳)... روحانیونی که وابسته به دولت‌ها هستند و درباری هستند آنها دامن می‌زنند به این مطلب... (همان، ج ۱۷، ص ۲۰۴).

از نظر امام، در گذشته روحانیون بی‌خبر از اسلام و دنیاپرست، اسلام را به گونه‌ای غیرواقعی معرفی می‌کردند و شکل ناقصی از دین را ارائه نمودند تا از این طریق، خاصیت سیاسی و انقلابی آن را از اسلام بگیرند و خودشان را در دین ندهند:

شکل ناقصی که (از اسلام) در حوزه‌های علمیه عرضه می‌شود، برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند. آزادیخواه باشند، دنبال اجرای احکام اسلام باشند، حکومتی به وجود بیاورند که سعادتشان را تأمین کند. چنان زندگی داشته باشند که در شأن انسان است (موسوی خمینی، بی تا الف، ص ۷).

امام خمینی^ع پیش از انقلاب و پس از آن، در موارد متعدد از غفلت بخش‌هایی از روحانیت و حوزویان در مقابل نقشه‌های استعماری جهانخواران نسبت به موج تبلیغات جدایی دینت از سیاست، و نفوذ همین اندیشه سکولاری در میان آنها، ضمن نقد آن، از این دسته از علما و روحانیون، اعم از مغرض درباری و یا ساده‌اندیش، گلایه نموده، آنها را به‌همراه استعمارگران مقصر خواندند. ایشان پیش از انقلاب در کتاب ولایت فقیه آورده‌اند:

تبلیغات سوء آنها متأسفانه مؤثر واقع شده است. الان گذشته از عامه مردم، طبقه تحصیل کرده، چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی، اسلام را درست نفهمیده‌اند و از آن تصور خطایی دارند... (موسوی خمینی، بی تا الف، ص ۷)... دست‌های اجانب برای اینکه مسلمین و روشنفکران مسلمان را که نسل جوان ما باشند از اسلام منحرف کنند و سوسه کرده‌اند که «اسلام چیزی ندارد، اسلام پاره‌ای احکام حیض و نفاس است!» حق هم همین است. آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظرات و نظامات و جهان‌بینی اسلام نیستند و عمده وقت‌شان را صرف کاری می‌کنند که آنها می‌گویند و سایر کتاب‌های (فصول) اسلام را فراموش کرده‌اند، باید مورد چنین اشکال و حملاتی قرار بگیرند. آنها هم تقصیر دارند (موسوی خمینی، بی تا الف، ص ۹).

امام در ادامه، به غفلت حوزویان و همسو با اهداف استعمارگران در پرهیز از بیان ماهیت و ساختار حکومت اسلام اشاره کردند و فرمودند: «اینها نقشه‌هایی است که دامنه‌اش حتی به حوزه‌های دینی و علمی رسیده است؛ به طوری که اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلام و وضع حکومت اسلام صحبتی بکند، باید با تقیه صحبت کند تا با مخالفت استعمارزدگان روبرو نشود» (موسوی خمینی، بی تا الف، ص ۱۵).

امام با نقد انواع رویکردهای اخلاقی، عرفانی، فقهی، کلامی و عقلانیت عرفی، پاسخ عملی این دسته از حوزویان را داده، با تشکیل جمهوری اسلامی، در برابر بداندیشان آنان ایستادگی نمودند.

۵. سهم تفکر تک‌بعدی حوزوی در زمینه‌سازی تفکر سیاسی سکولار

امام خمینی^ع علاوه بر آن استعمارزدگان حوزوی، که به صورت آشکار و یا خاموش موجبات اندیشه دوقطبی و یا تفکیک میان دینت و روحانیت با سیاست را فراهم نمودند، با عالمان شیعی پارسا و فقیهان صاحب فضائل علمی و تقوایی مواجه بودند که در نظر آنان، بر اساس رویکردی از منطق فقهی، نمی‌توانست روایات موجود مثبت اصل «ولایت فقیه» باشد.

از این رو، مطابق با برخی از آثارشان، ولایت فقیه تنها در حد حسبه قابل اثبات بود؛ زیرا از نظر

ایشان، روایات موجود نمی‌توانند ولایت موسّع فقیه از جهت منصبی - حقوقی و یا تکلیفی عینی را اثبات کنند. گرچه این نظر را در برداشتی به شیخ انصاری در مبحث کتاب البیع نسبت دادند، ولی ایشان در کتاب القضاء، به ولایت فقیه اذعان نمودند (انصاری، ۱۳۶۶، ص ۱۵۴؛ آذری قمی، ۱۳۷۲، ص ۷۶). به هر حال، این طرز تفکر در مجموعه گفتمان فقهی ولایت فقیه وجود داشته است که نه به ولایت فقیه فراتر از امور حسبی معتقد بودند و نه روایات موجود را موجب و جوب زمامداری خود در عصر غیبت می‌پنداشتند. البته این نسبت به آخوند خراسانی مورد نقد قرار گرفته است (کدیور، ۱۳۸۵ و ۱۳۷۶، ص ۷۸-۷۹؛ جوادزاده، ۱۳۸۹).

امام، این طرز تفکر و اندیشه سیاسی را هیچ‌گاه ناشی از تبلیغ استعمار نمی‌دانست، بلکه آن را ناشی از پندار یک‌سویه آنان نسبت به ادله ولایت فقیه، براساس سلوک فقهاتی و عمدتاً درون‌دینی می‌دانست که آنها آن را عاری از صبغه برهان کلامی ادامه‌دار نظام امامت، ارائه نمودند و ولایت فقیه فراتر از امور حسبه براساس منطق فقهاتی، قابل استناد به روایات باب نمی‌دانستند (موسوی خمینی، بی تا الف، ص ۷۲). این نگاه محدود فقهی برخی از فقها، می‌توانست فرصتی برای تکمیل پروژه سکولاریزاسیون و نظام دوقطبی برای بقیه گفتمان‌سازان باشد.

رویکرد کلامی امام در اثبات ولایت فقیه

با توجه به آنچه گذشت، از آنجا که با نظریه توأمانی دیانت با سیاست و یا ولایت فقیه، صاحب‌نظران هریک با اهدافی به معارضا با آن پرداختند و از سوی دیگر، برهان متعارف فقهی حوزوی نمی‌توانست برای همگان قانع‌کننده باشد، امام خمینی پیش از مرجعیت و حتی قبل از ورود آیت‌الله بروجردی در حوزه علمیه قم در کشف اسرار (موسوی خمینی، بی تا ب، ص ۸-۱۳۷) و آنگاه پس از پذیرش مرجعیت بیشتر با رویکرد کلامی، با استناد به قرآن و برهان عقلی و وجدانی، حوزویان و سایر طبقات اندیشمند را در اثبات ولایت فقیه مقهور منطق خود می‌نمود و راه را بر فقیهانی که تنها با استناد به روایات و نیافتن دلیل قطعی تکلیف‌آور، دست از مبارزه با طاغوت و تشکیل حکومت اسلامی کشیده بودند، بست. وی به عبارتی با برجسته کردن آثار تلخ و ویرانگر تفکر جدایی دین از سیاست، مجالی برای تشخیص وظیفه از روی بعضی روایات ضعیف‌السند و یا ضعیف‌الداله را نمی‌دادند. ایشان ولایت فقیه را نوعی سیاست و بحث کلامی دانسته، استدلال می‌نمود که تمام ادله‌ای که برای اثبات امامت، بعد از نبوت اقامه می‌شود، در عصر غیبت برای اثبات ولایت فقیه نیز

جاری است (موسوی خمینی، ۱۳۶۶، ص ۴۶۱). اما اینکه چرا فقها آن را در فقه مطرح می‌کنند، به این دلیل است که در فقه ابوابی وجود دارد که اساساً مربوط به سیاست است؛ ابوابی چون جهاد، تقسیم غنائم، جزیه، و امثال آن.

امام خمینی درباره روایت «اما الحوادث الواقعة...» (حرعاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۸، کتاب القضاء، باب ۱۱، حدیث ۹)، می‌فرماید:

مرحوم اسحاق بن یعقوب چون شیخ کلینی دارای قدر و منزلت است، سؤال نکرد که احکام شرعی را از چه کسی پرسش نمایم؛ زیرا مراجعه به فقیه در این موارد بدیهی بود، او سؤال از سرپرست جامعه کرد، پس جنبه سیاسی و کلامی دارد (موسوی خمینی، بی تا الف، ص ۸۹).

امام خمینی با استناد به سخن حضرت امیر که فرمود: «احق الناس بهذا الامر اقوا بهم علیه و اعلمهم بامر الله فيه» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳، ص ۲۴۷)، دو شرط را با استفاده از این روایت برای حاکم در نظر گرفت: اول بر خوررداری از بینش سیاسی بالا، دوم، داشتن دانش والا در پیرامون مسائل سیاسی اسلام. این دو شرط، کاملاً از شرایط عقلانی و طبیعی است، نه تعبّدی شرعی. پس بحث صبغه کلامی پیدا می‌کند، نه صبغه فقهی؛ زیرا درباره عمل مکلف نیست، بلکه درباره رهبری است. امام پس از بدیهی خواندن ولایت فقیه و بعد از ارائه ادله کلامی، به تحلیل روایات باب می‌پردازد که مرحوم نراقی بحث کرده بود. این همه، برای تأیید ولایت فقیه بود و آلا امام اصل اثبات ولایت فقیه را رویکرد کلامی و به دنبال دلایل عقلی در پیرامون نظام امامت می‌دانست (موسوی خمینی، بی تا الف، ص ۲۳).

آیت‌الله معرفت می‌گوید:

اما علت اصرار (امام) بر کلامی‌نگری ولایت فقیه برای آن است که برخی برای زیر سؤال بردن مسئله ولایت فقیه، به سراغ روایات باب می‌روند و آن را به نوعی خدشه‌دار می‌کردند؛ لذا امام آن را در درجه اول با برهان کلامی و بدهات عقلی اثبات می‌نمایند تا بر فرض ورود چنین شبهاتی باز حقانیت ولایت فقیه استوار بماند (معرفت، ۱۳۷۸، ص ۱۰).

البته ولایت فقیه از جهتی چون ولایت معصوم دارای دو صبغه کلامی و فقهی است: در صبغه کلامی، گفته می‌شود که خداوند انسان معصوم را برای خلافت و ولایت نصب کرده است. در صبغه فقهی، گفته می‌شود که چون امام معصوم از سوی خداوند برای ولایت نصب شده است، پس بر او واجب است که ولایت را بپذیرد و بر مسلمانان نیز واجب است تا خلافت و ولایت او را بپذیرند. از این‌رو، به دلیل دوصبغه‌ای بودن ولایت امامان معصوم، گاهی ولایت هم‌تراز نبوت و رسالت قرار می‌گیرد و زمانی نیز در روایات دیده می‌شود که هم‌تراز نماز و روزه که از فروع فقهی اند می‌باشند.

«بنی الاسلام علی خمس الصلوة و الزکاة و الصوم و الحج و الولاية» (حرعاملی، ۱۲۴۱ق، ج ۱۰، ص ۱۸؛ جوادی آملی، ۱۳۶۷، ص ۳۵۲). همین شرایط را می‌توان برای ولایت فقیه در نظر گرفت. امام، گرچه روایات و ادله فقهی را برای اثبات ولایت فقیه و تشکیل حکومت اسلامی توسط فقها در عصر غیبت حجت می‌داند، با وجود این پیش از آن، برای ولایت فقیه یک صبغه کلامی در ادامه قلمرو نظام امامت، قائل است و بدین شیوه و منطبق توانست اندیشوران، اعم از فقیهان و سایرین را قانع سازد.

آیت‌الله جوادی آملی می‌گویند:

اوج این تطوّر فکری توسط سیدنا الاستاذ حضرت امام خمینی: صورت پذیرفت. ایشان کاری را که در محور فقه انجام دادند، این بود که دست «ولایت فقیه» را که تا آن زمان مظلوم واقع شده بود و در محدوده مسائل فرعی محبوس بود، گرفتند و از قلمرو فقه بیرون آوردند و در جایگاه اصلی خود، یعنی علم کلام نشانند. سپس این مسئله را با براهین عقلی و کلامی شکوفا ساختند، به نحوی که بر همه مسائل فقه، سایه افکند و نتایج فراوانی به بار آورد که یکی پس از دیگری شاهد آن بودیم (جوادی آملی، ۱۳۶۷، ص ۱۴۷).

۱. منطق کلامی امام در طاغوت‌ستیزی

واژه «طاغوت» مشتق از طغیان به معنای نافرمانی و از حد گذشتن است و به کسی گفته می‌شود که متجاوز باشد و از حد بگذرد. همچنین هر کس که به جای خدای متعال، معبود دیگری را انتخاب کرده باشد (فارسی، ۱۳۷۴، ص ۵۷۱). این کلمه، ناظر به تقسیمات قرآنی است که شامل هر رفتار و سلطه غیرخدایی در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، خانوادگی نامشروع و ... می‌شود.

انواع حکومت‌های طاغوتی از نظر امام

امام انواع حکومت‌های غیرالهی مطرح در ادبیات علوم سیاسی، اعم از دیکتاتوری، الیگاروشی، سلطنتی، اریستوکراسی، حتی دموکراسی و جمهوری غیردینی را طاغوتی خوانده و می‌گوید:

واضح است که حکومت جمیع شیون آن و ارگان‌هایی که دارد، تا قبل از شرع مقدس و خداوند تبارک و تعالی شرعیت پیدا نکند، اکثر کارهای مربوط به قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه بدون مجوز شرعی خواهد بود و دست ارگان‌ها، که باید به واسطه شرعیت آن باز باشد، بسته می‌شود. اگر بدون شرعیت الهی کارها را انجام دهند، دولت به جمیع شیونه، طاغوتی و محرم خواهد بود (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱۷، ص ۱۳۳).

امام در مواردی با استناد به آیاتی از قرآن «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون... و من لم

یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون... و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون... و انزلنا الیک الكتاب بالحق مصداقاً لما بین یدیه من الكتاب و مهیماً علیه فاحکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اھوائهم عمّا جاءک من الحق... و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اھوائهم و احذرهم...» (مائده: ۴۴-۴۹)، استناد جسته و آنها را مؤید حکم عقل در طاغوتی و ظالمانه خواندن حکومت زورمندان و انواع حکومت‌های بدون ارتباط با شرع برشمرد (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱۷، ص ۷۲).

برهان کلامی امام در طاغوت‌ستیزی

امام خمینی: با توجه به عقلانیت طاغوتی بودن انواع حکومت‌های غیرخدایی، که ریشه در نفسانیات دارد و با توجه به آیات ضدطاغوتی از جمله «فمن ینکر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی» (بقره: ۲۵۶) و آیات دیگر، بنیادی‌ترین اصول اندیشه سیاسی خود را مبارزه با طاغوت و دستگاه جائز قرار دادند و فرمودند: «خدای متعال در قرآن، اطاعت از «طاغوت» و قدرت‌های ناروای سیاسی را نهی فرموده است و مردمان را به قیام بر ضد سلاطین تشویق کرده، و موسی را به قیام علیه سلاطین واداشته است» (موسوی خمینی، بی تا الف، ص ۱۸۰).

ایشان در ادامه، با استناد به مفاد سخنان امام صادق: که فرموده بود: هر که در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به (قضات دستگاه ظلم) مراجعه کند، در حقیقت به «طاغوت» مراجعه کرده... (حرعاملی، ۱۴۱۲، ج ۱۸، باب ۱۱، حدیث ۱) می‌گوید:

حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا چه اجرایی و چه قضایی نهی می‌فرماید: دستور می‌دهند که ملت اسلام در امور خود، نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از عمال آنها هستند، رجوع کنند. هر چند حق ثابت داشته باشند... هرگاه در چنین مواردی به آنها رجوع کرد، به «طاغوت» یعنی قدرت‌های ناروا روی آورده است، و در صورتی که به وسیله این قدرت‌ها و دستگاه‌های ناروا به حقوق مسلم خویش نائل آمد، «فانما بأخذہ سحتاً و ان کان حقاً ثابتاً له» به «حرام» دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند... (موسوی خمینی، بی تا الف، ص ۱۲۰).

در تحلیل مبانی کلامی این دست از سخنان امام، می‌توان گفت: از آنجا که یکی از ملزومات نجات و سعادت ابدی هر انسانی، کفر به طاغوت و پرهیز از شرک در عبودیت الهی است، انسان الهی به دلیل آنکه حلاً نصاب از اندیشه توحیدی خود را حفظ کند، باید توجه داشته باشد که تنها اطاعت از اوامر و نواهی خدای خالق، رب العالمین، مالک جهان هستی و صاحب جمیع اختیارات، مشروع و قابل امتثال است، ولی اوامر سلطانی و احکام حکومتی و داوری قضایی، غیرالهی همگی به دلیل ریشه‌داری در

شرک در توحید ربوبیت تشریحی، محکوم به طغیان در برابر سلطه ربانی است (ر.ک: مصباح، ۱۳۶۷، ص ۵۴-۶۱). «غیر از حکم خدا... هیچ حکم را بشر نباید بپذیرد و جهت هم ندارد که بپذیرد» (موسوی خمینی، بی تا ب، ص ۱۸۲).

امام می فرماید:

شرع و عقل حکم می کند که باید نگذاریم وضع حکومت ها به همین صورت ضداسلامی یا غیراسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار، واضح است: چون برقراری نظام سیاسی غیراسلامی به معنای بی اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است. همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیراسلامی، نظامی شرک آمیز است... چون حاکمش «طاغوت» است. و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم و باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و بافضیلت فراهم سازیم. این شرایط درست ضدشرایط حاکمیت «طاغوت» و قدرت های ناروا است (موسوی خمینی، بی تا الف، ص ۳۵).

در نتیجه، امام با روشی متفاوت از روش فقاهتی، و با شیوه کلامی و عقلانیت، به ضرورت طاغوت ستیزی پرداختند.

۲. منطق امام خمینی در ظلم و استبدادستیزی

یکی از اصول اندیشه سیاسی امام، که عملاً بخش عمده علت محدثه پیدایش نهضت امام خمینی در قیام پانزده خرداد را تشکیل می دهد، اصل ظلم و ستم ستیزی است. از نظر امام خمینی: «ملت اسلام پیرو مکتبی است که برنامه های آن مکتب خلاصه می شود، در دو کلمه «لَا تَظْلَمُونَ و لَا تُظْلَمُونَ» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱۴، ص ۸۱). امام با تأکید بر مظلومیت تاریخی ملت ایران و سلطه ظالمانه استعماری انگلیس و آمریکا و دست نشاندهانشان، به بدهد عقلی و کلامی قباحت رفتار ظالمانه و حق انسانی و الهی انسان ها در مبارزه با ستمگران پرداختند و گفتند:

اگر دولت های اسلامی هستند و تبع اسلام هستند. دستور اسلامی است که نباید ظلم بکنید و نباید تحت بار ظلم بروید و اگر تابع عیسای مسیح هستند، عیسای مسیح ظلم را به هیچ وجه روا نمی داشت و اگر تابع موسای کلیم هستند، موسای کلیم هم ظلم را روا نمی داشت و زیر بار ظلم هم نمی رفت. این برنامه انبیا است. برنامه الهی است که به وسیله انبیا به بشر ابلاغ شده است که مردم نباید ظالم باشند، حتی دو درهم، حتی یک تومان، و نباید قبول ظلم بکنند (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱۴، ص ۸۲).

امام، در مبانی کلامی مبارزه با ستمگر و حکومت استبدادی، می فرماید:

این اصل (توحید) به ما می آموزد که انسان تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از

هیچ انسانی نباید اطاعت کند، مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد. بر این اساس، هیچ انسانی هم حق ندارد انسان های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ ب، ج ۱، ص ۱)... بنابراین، انسان باید علیه این بندها و زنجیرهای اسارت و در برابر دیگرانی که به اسارت دعوت می کنند، قیام کند و خود و جامعه خود را آزاد سازد تا همگی تسلیم و بنده خدا باشند... (همان).

در نتیجه امام خمینی با منطق و روش کلامی و عقل بدیهی، و با بنیاد تفکر توحیدی خود، به مبارزه علیه ستم پیشگان خارجی و داخلی برخاست و با همین نگاه جامعه شیعی ایران را ضداستبدادی و استکباری تربیت کرد و آنها را نیز به مبارزه فراخواند.

۳. منطق کلامی امام در مقابله با استعمار

امام خمینی به عنوان فقیهی سیاستمدار، دیدگاه سیاسی خویش را با استناد به مبانی اعتقادی، و قواعد فقهی یا بیان متعارف و عقل پسند ارائه می کرد. در باب دیپلماسی اسلامی و تنظیم سیاست خارجی جمهوری اسلامی، به اصول و معیارهای ضروری از جمله نفی سبیل، دعوت، تولی و تبری، تألیف قلوب پایبندی به قراردادهای و عرف بین الملل، ملتزم بود. یکی از مهم ترین اصول در آموزه های امام درباره دیپلماسی اسلامی، پرهیز از وابستگی مسلمانان در عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی به بیگانگان و اروپای نامسلمان است. امام قبل از فرمان مبارزه با استعمار و تبیین مبانی کلامی و عقلانی آن، ابتدا با بیان روشن، به تشریح وضعیت اسفبار وابستگی موجود کشورهای مسلمان برخوردار از منابع غنی خدادادی به ابرقدرت ها پرداخت و قدرت های امپریالیستی را موجوداتی درنده خو، گرگ صفت و خبیث معرفی کرد که با استخدام زمامداران خودباخته و یا خودفروخته به چپاول ملت ها همت گماشته اند (ر.ک: موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۵، ص ۴۵۱). آنها برای تثبیت سلطه خود بر کشورهای ضعیف، سعی در عقب نگه داشتن کشورهای مستضعف و وابسته سازی ساختاری و محرومیت آنان دارند.

از نظر امام خمینی ابرقدرت ها برای تحکیم سلطه خود بر کشورهای ضعیف و حفظ اقتدار خویش بر جهان، به از بین بردن ذخایر تحت الارضی (منابع و معادن) و ذخایر فوق الارضی (جوانان) می پردازند تا بدین وسیله، بتوانند تمامی ذخایر آن کشور را قبضه کرده، تا از استقلال سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی آنان جلوگیری به عمل آورند (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱، ص ۳۸۱). در این راه، به فاسد کردن ذخایر تحت الارضی یا جوانان می پردازند و آنها را از فرهنگ اسلامی بیرون برده، و با تحریک تمایلات مادی و نفسانی، آنان را غربزده نموده و یا به مراکز فحشا و عیش و نوش سوق

می‌دهند تا از شکوفایی استعداد جلوگیری کرده و آنها را نسبت به شئون مملکت بی‌تفاوت نمایند (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱۸، ص ۳۲۰).

امام با تبیین وضعیت سلطه جاری آمریکا و افشاگری خیانت رژیم شاه در ارتباط با پذیرش و قانونی نمودن طرح کاپیتولاسیون، با منطق عقلانی و کلامی در پوچی‌گری سلطه غیرخدا بر بشر و پس از اخذ گواهی از وجدان سالم جوامع بشری، به محکومیت سلطه اجانب و ضرورت مبارزه با آن پرداختند و گفتند:

قرآن می‌گوید هرگز خدای تبارک و تعالی سلطه‌ای برای غیرمسلم بر مسلم قرار نداده است. هرگز نباید یک همچون چیزی واقع شود، یک تسلطی، یک راهی، اصلاً راه نباید پیدا کند، «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً»، اصلاً راه نباید داشته باشند، مشرکین و این قدرت‌های فاسد... بر مسلمین (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۴، ص ۳۱۷).

مجموعه این مباحث از امام، ریشه در مبانی کلامی، از جمله اصل حقانیت مالکیت و عزت حق تعالی دارد که از جمله در آیه ۸ سوره منافقون آمده است: «و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين». امام خمینی: در جریان تحمیل طرح استعماری کاپیتولاسیون آمریکایی، فرمودند: «عزت ما پایکوب شد. عظمت ایران از بین رفت. عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند...» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱، ص ۴۱۵).

۴. منطق کلامی امام در تجزیه‌ناپذیری دین اسلام از سیاست

امام خمینی: با منطق کلامی و بدهات عقلی و با مقدماتی به ضرورت توأمانی دین با سیاست پرداختند. وی با تأکید بر جامعیت اسلام و دربرداشتن دستورات تأمین‌کننده سعادت دنیا و آخرت بشر فرمودند: اسلام برای این انسانی که همه‌چیز است، یعنی از طبیعت تا ماوراء طبیعت تا عالم الوهیت، مراتب دارد، اسلام تزی دارد، برنامه دارد، اسلام می‌خواهد انسان را یک انسانی بسازد جامع؛ یعنی رشد به آن‌طور که هست بدهد. از حفظ طبیعت دارد، رشد طبیعی به او بدهد، حفظ روحانیت دارد، رشد روحانیت به او بدهد، همه حد و حدودی که انسان دارد و به نقص است الان نرسیده است؛ ادیان آمده‌اند که این میوه نارس را رسیده‌اش کنند این میوه ناقص را کاملش کنند... (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱۲، ص ۱۶۹).

امام خمینی: می‌فرمایند:

نسبت اجتماعیات قرآن به آیات عبادی آن، نسبت صد به یک هم بیشتر است. از کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است، سه چهار کتاب مربوط به عبادات است. مقداری هم مربوط به اخلاقیات، بقیه هم مربوط به اجتماعیات و اقتصادیات، حقوق و سیاست و تدبیر جامعه است... مذهب اسلام همزمان با آنکه به انسان می‌گوید: خدا را عبادت کن و چگونه عبادت کند. به او

می‌گوید: چگونه زندگی کن و روابط خود را با سایر انسان‌ها باید چگونه تنظیم کنی و حتی جامعه اسلامی با سایر جوامع چگونه باید روابطی برقرار نماید. هیچ حرکتی و عملی از فرد یا جامعه نیست، مگر اینکه مذهب اسلام بر آن حکمی مقرر داشته است (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۴، ص ۱۶۷).

در نتیجه، امام خمینی: برای اثبات عدم تفکیک دیانت اسلام از سیاست، به‌جای اکتفا به استناد ادله نقلی و رویکرد فقهی، با منطق عقلی قابل قبول نسل اندیشمند، به اثبات مدعای خود پرداخت و روایات باب را مؤید آن قرار داد.

۵. منطق کلامی امام در اثبات ولایت فقیه

امام خمینی: از جمله فقهای است که معتقد به لزوم تأسیس نظام سیاسی در دوران غیبت است. ایشان با ارائه دلایل عقلی و نقلی تلاش می‌کند تا اثبات کند که علاوه بر بدهات ضرورت اصل وجود حکومت برای جوامع بشری، برای تأمین امنیت و رفع هرج و مرج و رفع ظلم و ستم و دفاع از مظلومان (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۳)، اجرای احکام اسلام مورد مطالبه قرآن و سنت، که مقید به عصر حضور ائمه: نیست، نیاز به تشکیل حکومت اسلامی دارد. «... با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها، مستلزم تشکیل حکومت است. بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره، نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد» (همان، ص ۲۹-۳۰).

امام می‌افزاید:

این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر را منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم: و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد (موسوی خمینی، بی‌تا الف، ص ۲۶).

امام خمینی: آنگاه با افزودن مقدماتی، از جمله «حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست...» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۴، ص ۴۵-۴۴). از جهت کلامی نتیجه می‌گیرند: «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود...» (موسوی خمینی، بی‌تا الف، ص ۵)؛ یعنی پس از تصدیق اصول دین (توحید، معاد و نبوت) و اعتراف به ضرورت امامت، می‌توان به ضرورت ولایت فقیه رسید و در ادامه برهان لطف می‌آید.

حاصل اینکه، امام در بحث از دلایل و براهین عقلی ولایت فقیه، به همان دلایل و براهین نبوت، امامت و ضرورت حکومت و رهبری در جامعه بشری استناد می‌کند. ایشان می‌فرمایند:

همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت ولی عصر[ؑ] را دربردارد... و آیا خردمندانه است که بگوییم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمانان و پریشانی احوال آنها رضا داده است (موسوی خمینی، ۱۳۶۶، ص ۴۶۱).

ایشان با یادآوری ماهیت حکومت اسلامی و ضمن اشاره به ویژگی‌های دولت اسلامی، که در آن قوانین الهی اجرا می‌شود، معتقدند: عقل حکم می‌کند که برای اجرای صحیح قوانین مذکور، شخصی که آگاه‌ترین فرد به احکام مذکور است، در رأس حکومت قرار گیرد و ناظر بر اجرای قوانین باشد. بر این اساس، ایشان شرایط حاکم اسلامی را در پرتو دلیل عقلی روشن می‌سازند: «عقل و نقل با هم متحدند در اینکه والی باید عالم به قوانین (فقیه) و عادل در میان مردم و در اجرای احکام باشد. بنابراین، امر حکومت به عهده فقیه عادل نهاده می‌شود و هم اوست که صلاحیت ولایت مسلمین را دارد» (همان، ص ۴۶۵).

امام خمینی[ؑ] پس از ارائه ادله عقلی و کلامی در عدم امکان تفکیک سیاست از دیانت و اثبات ولایت فقیه، دلایل نقلی و روایات باب را به‌عنوان مؤید جهت رعایت ادبیات و منطق فقها مطرح می‌کند تا در صورت اصرار آنان در مخدوش نمودن اسناد یا دلالت احادیث و یا برخی از آنان، گریزی برای آنان و جمیع اندیشمندان و سیاسیون در حجیت برهان کلامی و عقلی نماند.

نتیجه‌گیری

امام خمینی[ؑ] با توجه به پیشینه هژمونی گفتمان سیاسی سکولار برآمده از انحطاط فکری رهبران کلیسا در قرون وسطا، مقاصد استعمارگران، غرب‌زدگان، روحانیون درباری، عرفان‌گرایان منزوی و فقیهان یک‌سویه‌نگر، که تمهیدات سلطه اجانب و استبداد را به نوعی فراهم آورده بودند، با استفاده از پیشینه بدوی منطق کلامی و عقلانی برخی از اعظام علمای امامیه، مبتکر غنی‌سازی برهان و منطق کلامی و عقلانیت بدیهی قابل قبول آزاداندیشان جهان شدند. بدین وسیله، آن گفتمان سیاسی سکولار را به چالش کشیدند.

برهان کلامی امام خمینی[ؑ] و نقش آن در به چالش کشیدن هژمونی گفتمان سیاسی سکولار، این است که امام با ارائه منطق کلامی، استبداد و سلطه اجانب را ظالمانه و شرک‌آمیز خواند و نیاز جامعه به نظام سیاسی تأمین‌کننده امنیت داخلی و مقابله با متجاوزان در عصر غیبت را بدیهی شمرد. وی با

استناد به جامعیت اسلام، که دربردارنده جمیع قوانین سعادت‌بخش دنیوی و اخروی انسان‌ها، و عدم رضایت شرع مقدس به تعطیلی اکثریت احکام غیرعبادی در عصر غیبت و نیاز اجرای آن به حکومت اسلامی است، با رویکرد کلامی و عقلانیت بدیهی به‌همراه ادله فقهی مصطلح، توانست به اثبات ولایت فقیه بپردازد و با سکولاریزم هژمونیک مبارزه کرده، آن را به چالش کشاند و ضرورت ایده توأمانی دین با سیاست را در سطح جهان مطرح نمایند.

پی‌نوشت‌ها

* از زمانی که شارلمانی در سال ۸۰۰ در کلیسای پطرس مقدس شهر روم به‌دست پاپ لئون سوم، تاج‌گذاری کرد که بر اهمیت نفوذ کلیسای روم افزود و در جنگ‌های صلیبی افزایش یافت، تنها از دوران پاپ اینوسان سوم (۱۱۹۸-۱۲۱۶)، به مدت یک قرن اقتدار کلیسا بر زمامدار سیاسی تفوق یافت.

نهج البلاغه (بی تا)، ترجمه صبحی صالح، بی جا، بی نا.

آزری قمی، احمد (۱۳۷۲)، *ولایت فقیه از دیدگاه فقیهان اسلام*، قم، دارالعلم.

آل احمد، جلال (۱۳۵۶)، *خدمت و خیانت روشنفکران*، شیراز، طلوع.

اراکي، محمدعلی (۱۴۱۳ق)، *المکاسب المحرمه*، قم، در راه حق.

— (۱۳۴۶ق)، *البیع*، قم، در راه حق.

الباده، میرجا (۱۳۷۴)، *فرهنگ و دین*، تهران، طرح نو.

انصاری، مرتضی (۱۳۶۶)، *مکاسب*، قم، مطبوعات دینی.

بهنام، جمشید (۱۳۷۵)، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران، فروزان.

بیات، عبدالرسول (۱۳۸۱)، *فرهنگ واژه‌ها*، قم، اندیشه و فرهنگ دینی.

بیرو، آلن (۱۳۷۰)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، بهبهان.

بیگدلی، علی (۱۳۷۴)، *تاریخ اندیشه سیاسی در غرب*، تهران، لادن.

جوادزاده، علیرضا، «حاکمیت سیاسی فقیهان از دیدگاه آخوند خراسانی» (۱۳۸۹)، *حکومت اسلامی*، ش ۲.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۷)، *ولایت فقیه، رهبری در اسلام*، تهران، رجا.

حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۱۲ق)، *وسایل الشیعه*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.

حلبی، علی اصغر (۱۳۷۶)، *علم کلام در ایران و جهان اسلام*، تهران، اساطیر.

دفتر مطالعات سیاسی وزارت خارجه (۱۳۷۰)، *نهضت مشروطه ایران*، تهران.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، *لغت نامه*، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران.

دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۰)، *درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

ذبیح زاده، علی نقی (۱۳۸۷)، *مرجعیت و سیاست در عصر غیبت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

رضوانی، محمداسماعیل (بی تا)، *انقلاب مشروطیت ایران*، بی جا، امیرکبیر.

فاستر، مایکل ب (۱۳۶۲)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه فواد شیخ الاسلامی، تهران، امیرکبیر.

فوزی، یحیی (۱۳۸۶)، *اندیشه سیاسی امام خمینی*، قم، معارف.

کدیور، محسن (۱۳۷۶)، *نظریه های دولت در فقه شیعه*، تهران، نی.

— (۱۳۸۵)، *کتاب سیاستنامه خراسانی، قطعات سیاسی در آثار آخوند*، تهران، کویر.

مدنی، سیدجلال الدین (۱۳۷۶)، *مبانی و کلیات علوم سیاسی*، تهران، علامه طباطبایی.

— (۱۳۶۰)، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، چ سوم، قم، جامعه مدرسین.

محمدری شهری، محمد (۱۳۸۳)، *میزان الحکمه*، قم، دارالحدیث.

مصباح، محمدتقی (۱۳۶۷)، *معارف قرآن*، قم، در راه حق.

معرفت، محمدهادی (۱۳۷۷)، *ولایت فقیه*، قم، تمهید.

— «تأملی در مبانی اندیشه سیاسی امام خمینی» (پاییز ۱۳۷۸)، *علوم سیاسی*، ش ۶، ص ۱۰.

ممدوحی، حسن (۱۳۸۰)، *حکمت حکومت فقیه*، قم، بوستان کتاب.

منذر، علی (۱۳۶۸)، *پایداری تا پای دار*، تهران، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور.

موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۷۸ الف)، *صحیفه نور*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

— (۱۳۷۸ ب)، *آئین انقلاب اسلامی: گزیده ای از اندیشه و آراء امام خمینی (ره)*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر

آثار امام خمینی (ره).

— (بی تا الف)، *ولایت فقیه، جهاد اکبر*، بی جا، بی نا.

— (بی تا ب)، *کشف اسرار*، بی جا، بی نا.

— (۱۳۶۶)، *کتاب البیع*، قم، اسماعیلیان.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۶۹)، *شئون و اختیارات ولی فقیه از کتاب البیع*، ترجمه اداره کل مراکز و روابط

فرهنگی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.